

ماهجهاد

پژوهش‌های فقهی

دوفصلنامه علمی - پژوهشی

سال ششم، شماره ۱۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

تحلیل و بررسی استثنائات مسئله «حق رد یمین به مدعی» بانگاهی به مفاد مبانی اصل مسئله^۱

مهدی درگاهی^۲، رضا میرزایی^۳

ماهجهاد
پژوهش‌های فقهی

چکیده

مبانی فقهی حق مدعی علیه برای رد یمین به مدعی، در منازعاتی که مدعی به هر دلیل اقامه بینه نکرده و طلب یمین از مدعی علیه دارد، توسط فقها در خلال «کتاب القضا» مطرح شده و فی الجمله مسئله در فقه جعفری قطعی است، اما گستره دلالتی آن مبانی چندان هویدا نیست، تا جایی که فهم متفاوت از آن باعث شده تا بعضی از فقها با طرح استثنائاتی، حق رد یمین به مدعی را در برخی موارد انکار کنند و نسبت به پاره‌ای از آن موارد، ادعای عدم خلاف نیز مطرح شود. افزون بر آن، بعد از عدم پذیرش حق رد یمین به مدعی در

تاریخ تأیید: ۴۰۰/۹/۲۵

۱. تاریخ دریافت: ۴۰۰/۵/۳۰
۲. استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم، و استادیار گروه فقه و اصول جامعة المصطفی العالمیه. (نویسنده
مسئول)

aghigh_573@yahoo.com

Reza28534@gmail.com

۳. دانش آموخته سطح سه حوزه علمیه قم.

استثنائات مطرح شده، نسبت به حکم آن موارد نیز اختلافاتی دیده می‌شود. پژوهش حاضر، عهده‌دار ارائه تحلیلی صحیح از استثنائات مطرح شده در مسئله حق رد یمین به مدعی است. واکاوی دلالتی مبانی اصل مسئله، حاکی از اطلاق ادله در حق رد یمین به مدعی است و تحلیل و بررسی ادله فقیهان در طرح استثنائات شش‌گانه - که با تطورات فقه جعفری بر مسئله افزون شده - نشان از نادرستی استثنائات دارد. البته در خصوص اجیر متهم، دلیل خاص و معتبری وجود دارد که وی حق رد یمین به مدعی ندارد.

واژگان کلیدی: حق رد یمین، مدعی، مدعی علیه، نکول.

مقدمه

منازعات در محاکم دو نوع است؛ برخی از منازعات منوط به اقامه بینه بوده، و بدون بینه دعوا ساقط است؛ همچون زنا و امثال آن. در برخی دیگر، که متشکل از مدعی و مدعی علیه است، مدعی در فرض نداشتن بینه به هر دلیلی، می‌تواند از مدعی علیه طلب قسم کند؛ مثل ادعا در امور مالی. در دعاوی نوع دوم، واکنش مدعی علیه نسبت به طلب مدعی، از چند حالت خارج نیست: یا بر نفی ادعای مدعی قسم می‌خورد که در این صورت دعوا ساقط می‌شود؛ یا یمین را به مدعی رد می‌کند تا او بر ادعای خود قسم بخورد که در این صورت با قسم مدعی، ادعای او اثبات، و در فرض عدم قسم، دعوای مدعی ساقط می‌شود؛ و یا نه قسم می‌خورد و نه رد یمین به مدعی می‌کند و اصطلاحاً نکول می‌کند. در نکول منکر میان فقها دو دیدگاه مطرح است: برخی معتقدند که حاکم (= قاضی) رد یمین به مدعی می‌کند، و بعضی بر این باورند که به مجرد نکول مدعی علیه، به نفع مدعی حکم می‌شود.

از میان حالات یادشده، قسم دوم، موضوع بحث این مقاله است. فقیهان مطابق مبانی، فتوا می‌دهند که حق رد یمین به مدعی برای مدعی علیه وجود دارد. منتها فهم متفاوت از گستره دلالتی مبانی باعث شد تا از دوران شیخ طوسی، استثنائاتی در مسئله مطرح شود که با تطوّر فقه جعفری به شش استثنا برسد و نسبت به برخی از آنها ادعای عدم خلاف شود. آنچه ضرورت این تحقیق را دوچندان می‌کند آن است که بدانیم با طرح استثنائات شش‌گانه - که ناشی از اختلاف در فهم گستره مبانی مسئله است - در حکم آن استثنائات بعد از

ما مجتهد
پژوهش‌های فقهی

سال پنجم، شماره ۱۲، پائیز و زمستان ۱۴۰۱

پذیرش عدم رد یمین به مدعی نیز اختلافاتی وجود دارد که ناشی از برداشت آنان از مبانی و مستندات مسئله است.

در ادامه، نخست مستندات حق رد یمین به مدعی مطرح، و اعتبار و دلالت اجمالی آن بیان، و سپس استثنائات مذکور در عبارات فقها مورد تحلیل و بررسی و نقد قرار می‌گیرد که در خلال آن به تفصیل به مفاد دلالتی مستندات نیز اشاره می‌شود.

پیشینه

هرچند فقیهان امامی از زمان شیخ طوسی با طرح مستندات فقهی حق مدعی علیه در رد یمین به مدعی، حسب فهم خود استثنائاتی در آن مطرح کرده‌اند، تا جایی که با گذشت زمان، شش استثنا در این مسئله بیان شده است، اما نوآوری پژوهش حاضر، در واکاوی گستره دلالتی آن مستندات به منظور کشف ملاک و معیاری در تحلیل صحت و سقم استثنائات مذکور در مسئله است که در خلال بررسی و تحلیل هر استثنا، تفصیل آن خواهد آمد، و تاکنون به صورت مدوّن و یک‌پارچه در هیچ تحقیقی، اعم از مقاله و کتاب فقهی، این استثنائات تحلیل و نقد نشده است.

مبانی حق رد یمین به مدعی؛ اعتبار و مفاد دلالتی

واکاوی عبارات فقیهان حاکی از اثبات حق رد یمین به مدعی، به استناد اجماع، روایات، و حتی قرآن است که به ترتیب طرح، و استظهار فقها، تبیین و تحلیل می‌شود تا به عنوان ملاک و میزان در دست‌یابی به حکم فقهی بعد از نقد و بررسی ادله فقیهان در استثنائات، مورد استفاد قرار گیرد.

۱. اجماع: ابن زهره و صاحب جواهر بر حق مدعی علیه در رد یمین به مدعی، ادعای اجماع^۱ و صاحب ریاض و میرزای قمی ادعای عدم خلاف کرده‌اند.^۲ البته با توجه به مستندات روایی، اجماع مدرکی بوده، و اعتباری ندارد. شایان ذکر است، اگر ادعا شود که اجماع در این مسئله حاکی از اجماع در زمان معصوم است و معصوم ردعی نسبت به آن

۱. ابن زهره، غنیة النزوع، ص ۴۲۲؛ نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۷۶.

۲. حائری، ریاض المسائل، ج ۱۵، ص ۸۳؛ میرزای قمی، رسائل المیرزا القمی، ج ۲، ص ۶۴۶.

بیان نکرده است از باب تقریر معصوم، حجت خواهد بود، و به عنوان دلیل مستقل مسئله است.

۲. روایات: هشت روایت به تفصیل ذیل در اینجا وجود دارد که عبارت است از:

روایت اول: أبو علی الأشعری عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان عن العلاء عن محمد بن مسلم عن أحدهما عليه السلام في الرجل يدعي، و لا بينة له قال: «يُسْتَحْلَفُ فَإِنْ رَدَّ الْيَمِينَ عَلَى صَاحِبِ الْحَقِّ فَلَمْ يَحْلِفْ فَلَا حَقَّ لَهُ»^۱.

روایت دوم: محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن القاسم بن سليمان عن عبيد بن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يدعى عليه الحق، و لا بينة للمدعي قال: «يُسْتَحْلَفُ أَوْ يَرُدُّ الْيَمِينَ عَلَى صَاحِبِ الْحَقِّ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَا حَقَّ لَهُ»^۲.

روایت سوم: [محمد بن الحسين باسناده^۳ عن] أبان عن جميل عن أبي عبد الله عليه السلام: «قَالَ إِذَا أَقَامَ الْمُدَّعِي الْبَيِّنَةَ فَلَيْسَ عَلَيْهِ يَمِينٌ، وَإِنْ لَمْ يَقُمْ الْبَيِّنَةَ فَرَدَّ عَلَيْهِ الَّذِي ادَّعَى عَلَيْهِ الْيَمِينَ فَأَبَى فَلَا حَقَّ لَهُ»^۴.

روایت چهارم: علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «يُرَدُّ الْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعِي»^۵.

روایت پنجم: علي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن عمارة قال: «اسْتُخْرَجَ الْحَقُّوقُ بِأَرْبَعَةِ وُجُوهِ بِشَهَادَةِ رَجُلَيْنِ عَدْلَيْنِ... فَإِنْ لَمْ يَكُنْ شَاهِدًا فَالْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعِي عَلَيْهِ فَإِنْ لَمْ يَحْلِفْ [وَأَوْ] رَدَّ الْيَمِينَ عَلَى الْمُدَّعِي فَهُوَ وَاجِبٌ عَلَيْهِ أَنْ يَحْلِفَ، وَيَأْخُذَ حَقَّهُ فَإِنْ أَبَى أَنْ يَحْلِفَ فَلَا شَيْءَ لَهُ»^۶.

روایت ششم: محمد بن یحیی عن محمد بن أحمد عن محمد بن عيسى بن عبيد عن

۱. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۴۱۶.

۲. همان.

۳. «و ما كان فيه عن أبان بن عثمان فقد روته عن محمد بن الحسن -رضي الله عنه- عن محمد بن الحسن الصفار، عن يعقوب بن يزيد و أيوب بن نوح و إبراهيم بن هاشم و محمد بن عبد الجبار كلهم عن محمد بن أبي عمير و صفوان بن يحيى». ر.ک: صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۸۴.

۴. صدوق، من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۶۳.

۵. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۴۱۷.

۶. همان، ص ۴۱۶.

یاسین الضریر قال حدثني عبدالرحمن بن أبي عبدالله قال: «...فإن ادَّعى بلا بَيِّنَةٍ فَلَا حَقَّ لَهُ لِأَنَّ الْمُدَّعى عَلَيْهِ لَيْسَ بِحَيٍّ، وَ لَوْ كَانَ حَيًّا لَأُزِمَ الْيَمِينِ أَوْ الْحَقُّ أَوْ يَرُدُّ الْيَمِينِ عَلَيْهِ...»^۱.

روایت هفتم: حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعة عن بعض أصحابه عن أبان عن رجل عن أبي عبدالله عليه السلام في الرَّجُلِ يَدَّعى عَلَيْهِ الْحَقُّ، وَ لَيْسَ لِصَاحِبِ الْحَقِّ بَيِّنَةٌ قَالَ: «يُسْتَحْلَفُ الْمُدَّعى عَلَيْهِ فَإِنْ أَبَى أَنْ يَحْلِفَ، وَ قَالَ أَنَا أَرُدُّ الْيَمِينِ عَلَيْكَ لِصَاحِبِ الْحَقِّ فَإِنْ ذَلِكَ وَاجِبٌ عَلَى صَاحِبِ الْحَقِّ أَنْ يَحْلِفَ، وَ يَأْخُذَ مَالَهُ»^۲.

روایت هشتم: [محمد بن الحسن باسناده عن] أحمد بن محمد بن علي بن الحكم أو غيره عن أبان عن أبي العباس [= الفضل بن عبد الملك الباق] عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «إِذَا أَقَامَ الرَّجُلُ الْبَيِّنَةَ عَلَى حَقِّهِ فَلَيْسَ عَلَيْهِ يَمِينٌ فَإِنْ لَمْ يُقِمِ الْبَيِّنَةَ فَرَدَّ عَلَيْهِ الَّذِي ادَّعى عَلَيْهِ الْيَمِينِ فَإِنْ أَبَى أَنْ يَحْلِفَ فَلَا حَقَّ لَهُ»^۳.

واکاوی رجالی راویان روایات اول تا چهارم، حاکی از وجود توثیق خاص در کتب معتبر رجالی است. در سند روایت ششم، هرچند پیرامون محمد بن عیسی بن عبید، هم توثیق^۴ و هم تضعیف وارد شده^۵، ولی بنا بر تحلیل صحیح، منشأ همه تضعیفات، کلام ابن ولید است که با دقت در آن می توان نتیجه گرفت ابن ولید تنها منفردات و منقطعات محمد بن عیسی از یونس بن عبدالرحمن را غیر معتبر می داند؛ نه آنکه خود وی را ثقه نداند.^۶ همچنین درباره یاسین ضریر، شیخ طوسی^۷، و نجاشی^۸ بدون آنکه توثیقی برای او بیان کرده باشند، تنها صاحب کتاب و صحابی امام کاظم عليه السلام بودن او را متذکر شده اند. البته برای اعتبار روایت او می توان با دو مقدمه چنین تحلیل نمود: اول آنکه، شیخ صدوق در

۱. همان، ص ۴۱۵.

۲. همان، ص ۴۱۶.

۳. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۲۳۱.

۴. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۳۳۸.

۵. طوسی، الفهرست، ص ۱۴۰.

۶. ر.ک: خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۱۶.

۷. طوسی، الفهرست، ص ۱۸۳.

۸. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۴۵۳.

مقدمه کتاب فقیه، روایات کتاب را استخراج شده از کتب مشهور و مورد اعتماد می‌داند.^۱ دوم آنکه، شیوه نگارش شیخ صدوق در این کتاب، مبتنی بر اختصار بوده، و کتابی که روایت از آن گلچین شده، کتاب مشهوری بوده، که نیازی به بیان طریق خاص به آن نبوده است. بنابراین کسی که شیخ صدوق در ابتدای سند ذکر نموده، و در مشیخه کتابش، طریق خود به او را بیان می‌کند، صاحب کتاب مشهور است. با توجه به این دو مقدمه، از آنجا که یاسین ضریر توسط شیخ صدوق در نقل برخی روایات در ابتدای سند ذکر می‌شود^۲، صاحب کتاب مشهور بودن او ثابت می‌شود، و روایت مورد بحث، که توسط شیخ کلینی نقل گردید، معتبر است.

روایت پنجم و هفتم، مرسل و فاقد اعتبار است. در خصوص روایت هشتم، فارغ از اعتبار اسناد شیخ طوسی به احمد بن محمد، عدم توثیق ابی العباس یا همان فضل بن عبدالملک بقباق، موجب عدم اعتبار سند آن است. با این حال می‌توان گفت: شهرت فقها در عمل به این روایات با تمام اختلافاتشان در مبانی اخذ به روایات در اعصار مختلف، حاکی از تسالم آنان بر حق رد یمین به مدعی است. البته برخی استناد به شهرت را تنها در جبران سند روایت پنجم بیان نموده‌اند.^۳

در هر حال، اطلاق چهار روایت نخست، بر آن دلالت دارد که مدعی علیه در تمام دعاوی ای که مدعی و مدعی علیه دارد، حق رد یمین به مدعی دارد. به دیگر سخن، تعبیر «صاحب الحق»، «رجل یدعی علیه»، و «مدعی» در روایات یادشده، به دلیل تمامیت مقدمات حکمت اطلاق داشته، و شامل دعوای مالی و غیرمالی، مثل زوجیت و نسبت و غیره می‌شود. دلالت روایت هشتم هم، نظیر روایت سوم است.

شایان ذکر است تعبیر «فَهُوَ وَاجِبٌ عَلَيْهِ» در روایت پنجم و «فَإِنَّ ذَلِكَ وَاجِبٌ عَلَى صَاحِبِ الْحَقِّ» در روایت هفتم، به معنای حکم تکلیفی نیست، بلکه بیان‌گر حکم وضعی است و مراد از واجب، واجب شرطی است. به این بیان که اگر مدعی بخواهد

۱. صدوق، کتاب من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳.

۲. همان، ج ۴، ص ۵۱۶.

۳. حائری، ریاض المسائل، ج ۱۵، ص ۸۵.

حقیقت را با یمین برگردانده شده از سوی مدعی علیه اثبات نماید، لازم است قسم بخورد.^۱ مفاد دلالتی روایت ششم، نسبت به واکنش مدعی علیه برابر ادعای مدعی، علاوه بر اثبات یمین بر مدعی علیه و حق رد آن به مدعی، بر این مطلب هم دلالت دارد که اگر مدعی علیه قسم نخورد و رد یمین به مدعی نکند، ناگل محسوب می‌شود (پیش‌تر تذکر دادیم که نکول خارج از بحث این مقاله است)، و بر اساس نکول، علیه او حکم می‌شود؛ زیرا در صدر روایت، تعبیر «إِنْ لَمْ يَحْلِفْ فَعَلَيْهِ» آمده است و این تعبیر دلالت دارد بر اینکه اگر مدعی علیه قسم نخورد، علیه او حکم می‌شود. ذیل روایت هم به صراحت دلالت می‌کند که مدعی علیه ملزم به قسم، رد یمین به مدعی، و ادای حق است؛ لازمه این الزام آن است که اگر مدعی علیه قسم نخورد و رد یمین به مدعی نکند، باید ادای حق نماید. بر این اساس، روایت مذکور مقید روایات دیگر است که مفاد آنها منحصر در قسم مدعی علیه، و رد یمین به مدعی بود. پس جمع عرفی روایات حاکی از آن است که مدعی علیه در واکنش به ادعای مدعی، می‌تواند قسم بخورد و یا رد یمین به مدعی کند و در صورت نکول از هر دو، ملزم به ادای حق است.

در هر حال، مفاد دلالتی روایات مذکور - که عمده دلیل مسئله حق رد یمین به مدعی است - آن است که اگر مدعی علیه شخصی ادعایی کند، و به هر دلیلی، بینه اقامه نکند، حق دارد از مدعی علیه طلب قسم نماید، و یکی از واکنش‌های مدعی علیه نسبت به طلب مدعی، رد یمین به مدعی است یعنی بگوید: خودت قسم بخور. روایات معتبر این باب یعنی چهار روایت نخست، اطلاق داشته، و شامل هر دعوایی است که در آن مدعی و مدعی علیه قابل تصور است.

توضیح بیشتر در خصوص مفاد دلالتی هر یک از روایات در خلال ادله استثنائات حق رد یمین به مدعی خواهد آمد.

۳. آیه شریفه: ابن زهره به آیه شریفه «ذَلِكَ أَذْنَى أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهَهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»^۲ تمسک، و

۱. ر.ک: کنی، کتاب القضاء، ج ۳، ص ۱۹.

۲. سوره مائده، آیه ۱۰۸.

چنین تقریب استدلال نموده است: فقیهان اجماع دارند که اگر منکر قسم بخورد دیگر قسم از ناحیه او به مدعی رد نمی‌شود؛ بلکه حتی بینة مدعی هم بعد از قسم خوردن منکر مسموع نیست. بر این اساس، مراد از «بَعْدَ اِيْمَانِهِمْ»، بعد از تحقق یمین نیست، بلکه مراد «بَعْدَ وُجُوبِ اِيْمَانِهِمْ» است؛ یعنی منکر بعد از اینکه یمین متوجه او شد، می‌تواند قسم بخورد و ادعای مدعی را باطل نماید و اگر نخواست قسم بخورد، می‌تواند رد یمین به مدعی نماید.^۱

تتبع در روایات تفسیری، حاکی از وجود دو روایت است. حمل ابن زهره، مطابق گزارش یحیی بن محمد از امام صادق علیه السلام است^۲، و از آنجا که روایت دیگر به گزارش مرسل از علی بن ابراهیم^۳، صریح در «یمین بعد از حصول یمین» است، و به اجماع فقیهان صحیح نیست، پس استدلال مذکور به آیه شریفه بر اساس روایت اول ممکن است. منتها برخی معتقدند که آیه ظهوری در مسئله یمین منکر و رد یمین به مدعی ندارد؛ بلکه در باب قسم شهود است. دلیل آن ضمیر در «یأتوا» و «یخافوا» است که قطعاً به شهود باز می‌گردد و از آنجا که شهود منکر نیستند، پس مفاد آیه، دلالتی بر رد یمین به مدعی ندارد.^۴ البته استظهار از آیه برای بحث حاضر و یا بحث شهود خالی از اشکال نیست و در نتیجه مفاد آیه از تشابهات خواهد بود و استدلال به آن ممکن نیست.^۵

تحلیل و بررسی استثنای نخست: جازم نبودن مدعی

پیش از ورود به این استثنا، شایان ذکر است که اختلاف در سماع دعوی غیر جزمی در کلام فقها، مربوط به فرضی است که دعوا دارای مثبت شرعی نباشد. به عنوان مثال: اگر مدعی غیر جازم، بر ادعای خود بینه داشته باشد، از آنجا که بینه، مثبت شرعی است، دعوی وی مسموع است. یکی از مثبتات شرعی برای سماع دعوی غیر جزمی، روایات مربوط به اجیر متهم است.^۶ مفاد این روایات آن است که اگر مدعی کسی را اجیر نماید و اجیر موجب از

۱. ابن زهره، غنیة النزوع، ص ۴۴۲.

۲. ن.ک: کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۴، ح ۶.

۳. همان، ص ۵، ح ۷.

۴. کنی، کتاب القضاء، ج ۳، ص ۲۰.

۵. همان.

۶. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۷، ص ۲۱۸، ح ۳۳؛ همان، ص ۲۲۱، ح ۴۸.

بین رفتن و یا فاسد شدن مال مدعی شود، در صورتی که اجیر متهم نباشد چیزی بر عهده او نیست و در صورتی که اجیر متهم باشد، مدعی می‌تواند از اجیر طلب قسم نماید که با تحقق قسم از سوی اجیر، چیزی بر عهده او نخواهد بود، و به صرف عدم تحقق قسم از سوی اجیر، اجیر ضامن است. به دیگر سخن، اگر مدعی غیر جازم، بینه نداشته باشد، و اجیر متهم قسم نخورد، به صرف عدم قسم، علیه اجیر حکم می‌شود، و مدعی علیه (=اجیر) حق رد یمین را به مدعی ندارد. دقت در مورد روایات، حاکی از اختصاص حکم به فرض متهم بودن اجیر است و الغای خصوصیت از این فرض، نیاز به دلیل قطعی دارد که چنین دلیلی وجود ندارد.

برخی از فقها ذیل این فرع، در مطلق دعوی غیر جازم، هرچند که مدعی علیه متهم نباشد - در فرض سماع دعوی غیر جزمی - معتقدند که مدعی علیه حق رد یمین به مدعی را ندارد و یکی از استثنائات حق رد یمین به مدعی را دعوی غیر جزمی ذکر کرده‌اند. از این میان می‌توان به محقق اردبیلی، شهید اول، شهید ثانی، صاحب کفایه، صاحب ریاض و محقق نراقی اشاره کرد.^۱ مطابق این دیدگاه در دعوی‌ای که مدعی غیر جازم است، مدعی علیه یا ملزم به قسم برای انکار ادعاست، و یا باید ادای حق مدعی نماید.

محقق نراقی در وجه این نظریه، چنین تقریب نموده‌اند که از شرایط صحت یمین، این است که باید به نحو بتی، یعنی از روی علم باشد، و از آنجا که مدعی غیر جازم است و نمی‌تواند به نحو قطعی قسم بخورد، یمین به مدعی رد نمی‌شود.^۲ به عبارت دیگر، گویی ایشان معتقد است، اطلاق روایات حاکی از «البینه علی المدعی و الیمین علی المدعی علیه»^۳ بر این مطلب دلالت دارد که یمین فقط بر عهده مدعی علیه است و از این اطلاق - مطابق روایات دال بر حق رد یمین به مدعی که پیش‌تر ذکر شد - تنها مدعی‌ای که جازم در دعوا است خارج شده، و مدعی غیر جازم، داخل در اطلاق یادشده است. در همین راستا، بنا

۱. به ترتیب: اردبیلی، مجمع البرهان، ج ۱۲، ص ۱۳۸؛ شهید اول، الدرر الشریعة، ج ۲، ص ۸۴؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ج ۱۳، ص ۴۵۱؛ سبزواری، کفایه الأحکام، ج ۲، ص ۶۸۹؛ حائری، ریاض المسائل، ج ۱۵، ص ۸۳؛ نراقی، مستند الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۶.
 ۲. نراقی، مستند الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۶.
 ۳. کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۶۱.

بر نقل محقق آشتیانی، شیخ انصاری ظهور تعابیر «فَرَدَّ عَلَيْهِ الَّذِي ادَّعَى عَلَيْهِ الْيَمِينَ فَأَبَى فَلَا حَقَّ لَهُ» و «وَوَيْدَّ الْيَمِينَ عَلَى صَاحِبِ الْحَقِّ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَا حَقَّ لَهُ» در روایت دوم و سوم از روایات دال بر حق رد یمین به مدعی را مختص به فرضی می‌داند که مدعی بتواند قسم بخورد و در فرضی که مدعی به دلیل جازم نبودن نتواند قسم بخورد، طبق اطلاقات مذکور، قسم بر عهده مدعی علیه است و اگر مدعی علیه قسم نخورد، علیه او حکم می‌شود.^۱

البته وجه مذکور در کلام محقق نراقی مخدوش است؛ چون گستره مستفاد از روایات دال بر حق رد یمین به مدعی که پیش‌تر ذکر شد، آن است که مدعی علیه بین یمین، ادای حق و رد یمین به مدعی مخیر است، و اینکه مدعی نمی‌تواند قسم بخورد، مانع از تخییر مدعی علیه نیست. پس اگر مدعی، به هر دلیلی نمی‌تواند قسم بخورد، راهی برای دست‌یابی به حق ادعایی خود را هم ندارد. استظهار منقول از شیخ انصاری نیز محل تأمل است؛ زیرا نهایت دلالتی که تعابیر مذکور دارند این است که اگر مدعی بعد از توجه یمین به او قسم بخورد، می‌تواند حقش را بگیرد، و در صورتی که قسم نخورد حق او ساقط می‌شود؛ حال این قسم نخوردن به هر دلیلی باشد. به عبارت دیگر، سقوط حق تخییر نسبت به برخی افراد، در جایی است که شخص مخیر، عذری نسبت به برخی از افراد داشته باشد، و فرض این است که مدعی علیه هیچ عذری نسبت به رد یمین به مدعی ندارد، و عذر در ناحیه مدعی است که نمی‌تواند قسم بخورد. نظیر جایی که مدعی نذر کرده است قسم نخورد، در این صورت، گرچه مدعی نسبت به قسم خوردن عذر شرعی دارد، ولی این عذر دلیل بر آن نیست که مدعی علیه نتواند رد یمین به مدعی نماید.^۲ پس عدم صحت قسم از سوی مدعی، چون که غیر جازم است، مانع تخییر مدعی علیه در رد یمین به او نیست. البته صاحب جواهر بعد از تحلیل مذکور، مجدداً به ظهور روایات در تخییر مدعی علیه بین یمین و ادای حق و رد یمین به مدعی اشاره می‌کند، و آن را در جایی می‌داند که مدعی جازم باشد و معتقد می‌شود در جایی که مدعی جازم نیست، دلیلی نداریم که مدعی علیه حق رد یمین به مدعی داشته باشد؛ و در این صورت، مدعی علیه یا باید قسم بخورد و یا

۱. آشتیانی، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۳۵۷.

۲. نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۱۷۷.

ادای حق نماید.^۱ ایشان وجهی برای رجوع خود به استظهار یادشده بیان نمی‌کند. در هر حال، استظهار ایشان در رجوع از تحلیل پیش‌گفته مخدوش است؛ چه اینکه در روایات باب حق رد یمین به مدعی - که پیش‌تر بازگو شد - بیان نشده که مدعی اگر جازم باشد، مدعی علیه حق رد یمین دارد؛ بلکه این روایات اطلاق دارد و واکنش مدعی علیه را در تمام دعاوی ای که مدعی و مدعی علیه برای آن متصور است در سه مورد یعنی یمین یا ادای حق، و یارد یمین به مدعی ذکر می‌کند.^۲

وجه دیگری که برای استثنای مدعی غیر جازم از مسئله رد یمین به مدعی بیان شده، آن است که اگر مدعی علیه رد یمین به مدعی نماید، از آنجا که مدعی، غیر جازم است و نمی‌تواند قسم بخورد، دعوا موقوفه می‌شود؛ یعنی دعوی ثابت یا ساقط نمی‌شود. دعوا ثابت نمی‌شود؛ چون نه بینه در کار است، و نه قسم. دعوا ساقط هم نمی‌شود؛ چون سقوط دعوای مدعی منوط به عدم عذر او از قسم است، و در جایی که نسبت به قسم معذور است، وجهی برای سقوط دعوای او وجود ندارد. پس دعوا موقوفه است، و لازمه وقوف دعوا، عدم صحت سماع دعوا است، که این صحیح نیست.^۳ بنابراین، مدعی علیه حق رد یمین به مدعی در جایی که مدعی غیر جازم است، ندارد. البته پر واضح است که آنچه صحیح نیست، ملازمه مذکور است؛ زیرا سماع دعوا منوط به الزام مدعی علیه نیست، بلکه احتمال قسم از سوی مدعی علیه و اقرار او، برای صحت سماع دعوا کافی است.

نتیجه آنکه: اگر مدعی علیه، اجیر مدعی، و متهم باشد، در صورتی که مدعی غیر جازم از اجیر طلب قسم نماید و او قسم نخورد، به صرف عدم قسم، به نفع مدعی حکم می‌شود و مدعی علیه حق رد یمین به مدعی ندارد - این نتیجه بنا بر آن مقدمه‌ای است که پیش‌تر بیان گردید -، اما در غیر موارد اجیر متهم، اگر مدعی غیر جازم طلب قسم از مدعی علیه نماید، مدعی علیه حق رد یمین به مدعی را دارد و عدم صحت قسم از سوی مدعی، مانع از رد یمین به او نیست؛ چون ادله نسبت به این فرض اطلاق دارد. البته

۱. همان.

۲. ر.ک: کنی، کتاب القضاء، ج ۳، ص ۲۹.

۳. آشتیانی، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۳۵۷.

ناگفته نماند که لازمه رد یمین به مدعی، توقف دعوا است.

تحلیل و بررسی استثنای دوم: ولی، وصی و قیّم بودن مدعی

در فرضی که ولی، وصی، و قیّم یتیم و مجنون ادعایی علیه شخصی داشته باشند و برای اثبات ادعای خود بینه اقامه نکنند، و از مدعی علیه طلب قسم نمایند، شهید اول احتمال می‌دهد که مدعی علیه حق رد یمین را به ولی، وصی و قیّم ندارد؛ لذا با قسم نخوردن مدعی علیه، علیه مدعی علیه حکم می‌شود.^۱ محقق نراقی با پذیرش این احتمال، و طرح آن به عنوان استثنا در مسئله رد یمین به مدعی - که مورد قبول شیخ انصاری، و آشتیانی نیز هست^۲ - در تعلیل آن می‌نویسد: اطلاق روایات دال بر «الیمین علی المدعی علیه» اقتضا دارد که قسم فقط بر عهده مدعی علیه است، و مطابق مبانی مذکور در حق رد یمین به مدعی، صاحب حقی که برای خودش ادعا کرده باشد، از این اطلاق خارج شده است؛ یعنی اگر صاحب حق، خود ادعایی علیه مدعی علیه نماید، در صورت طلب قسم از مدعی علیه، مدعی علیه می‌تواند رد یمین به مدعی نماید.^۳ او تصریح می‌کند که ظهور برخی تعابیر همچون «يَأْخُذُ حَقَّهُ»، و «لَا حَقَّ لَهُ»، و «يَأْخُذُ مَالَهُ»، که در روایات باب حق رد یمین به مدعی آمده، آن است که اگر خود صاحب حق ایراد کننده دعوا باشد، مدعی علیه حق رد یمین به مدعی دارد؛ زیرا صاحب حق است که می‌تواند بعد از قسم، مالش را اخذ نماید، و غیر صاحب حق، حق قسم ندارد. پس در فرض مذکور، چون ولی، وصی و قیّم، صاحب حق نیستند، مطابق اطلاقات باب یمین، قسم بر عهده مدعی علیه است، و اگر مدعی علیه قسم نخورد، نمی‌تواند به مدعی رد قسم نماید، و علیه او حکم می‌شود.^۴ او در توضیحی بیشتر برای تثبیت استثنای مذکور، اطلاق روایت چهارم از روایات باب حق رد یمین به مدعی (=يُرَدُّ الْيَمِينُ عَلَى الْمُدَّعِي) را به چند وجه مخدوش می‌داند؛ اول آنکه: واژه «المدعی» در روایت، مُنصرف به مدعی ای است که برای خودش

ماهیچوار
پژوهش‌های فقهی

شماره ۱۳، پائیز و زمستان ۱۴۰۱

۱. شهید اول، الدروس الشرعية، ج ۲، ص ۹۰.
۲. آشتیانی، کتاب القضاء، ج ۱، ص ۳۵۶.
۳. نراقی، مستند الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۶.
۴. همان، ص ۲۲۵.

طرح دعوا کرده باشد، و اصولاً متبادر از این واژه چنین است. دوم: تعبیر «یُرَدُّ» اجمال دارد؛ چون قطعاً مراد از آن اِخبار نیست، و به معنای طلب و رجحان هم نیست؛ پس یا مطلق جواز، یا جواز مطلق مراد است. از بین این دو معنا، معنای دوم معلوم نیست، و معنای اول هم مفید اطلاق نیست؛ چرا که مطلق جواز، صرفاً جواز رد یمین به مدعی را اثبات می‌کند، و دلالت ندارد که در چه مواردی رد یمین به مدعی جایز است. سوم آنکه: در فرض پذیرش جواز مطلق، جواز رد یمین به ولی، وصی و قیم در این روایت با اطلاق روایات دال بر «الیمن علی المدعی علیه»، منافات دارد.^۱

تعلیل مذکور برای مستثنا کردن ولی، وصی و قیم از مسئله رد یمین به مدعی محل تأمل و دقت است. مطابق اطلاق روایات مذکور در ابتدای بحث، مخصوصاً روایت سوم، صرف وجود صاحب حق کافی است، و لازم نیست که خود صاحب حق، ایراد کننده دعوا هم باشد؛ یعنی اگر مثلاً وصی، ایراد کننده دعوا باشد، طبق اطلاق روایات، مدعی علیه حق دارد که رد یمین کند، و یتیم بعد از بلوغ قسم بخورد، و حق خود را بگیرد. از طرف دیگر، تعابیر «يَأْخُذُ حَقَّهُ»، و «يَأْخُذُ مَالَهُ» دلالت ندارد که ایراد کننده دعوا باید صاحب حق هم باشد، بلکه نهایت استفاده‌ای که از این عبارات می‌شود این است که اگر صاحب حق قسم بخورد، حقش را از مدعی علیه می‌گیرد، و فرقی ندارد که ایراد کننده دعوا، خود صاحب حق باشد یا دیگری. پس مطابق اطلاق روایات، ایراد کننده دعوا می‌تواند ولی، وصی و قیم باشد، و اگر صاحب حق، یعنی یتیم، بعد از رسیدن به بلوغ قسم بخورد، حقش را از مدعی علیه می‌گیرد.

وجوه اخیر در کلام ایشان نیز مخدوش است؛ زیرا وجه انصرافِ «الْمُدَّعِي» به «الْمُدَّعِي لِنَفْسِهِ» در روایت مذکور روشن نیست، بلکه بر شمول ولی، وصی و قیم نیز ظهور دارد. البته مطابق ادله، مدعی علیه رد یمین به صاحب حق می‌کند، و صاحب حق که در مثال، همان یتیم است، می‌تواند بعد از بلوغ قسم بخورد، و حقش را بگیرد. اگر گفته شود هیچ فقیهی از تعبیر «الْمُدَّعِي» برداشت اطلاق نکرده، در پاسخ باید گفت: عدم برداشت آنان، دلیل بر عدم اطلاق نیست. پس اطلاق مدعی شامل ولی، وصی و قیم نیز می‌شود. با پذیرش این مطلب، واژه «یُرَدُّ» هم اجمال نخواهد داشت؛ زیرا شمولیت دلیل نسبت به ولی،

۱. همان.

وصی و قیم با تعبیر «المُدعی» به دست آمده، و دیگر وجهی ندارد که معنای مطلق جواز تصور گردد؛ بلکه قطعاً به معنای جواز مطلق است. با این توضیحات، روایت چهارم، اخص از اطلاقات «الیمین علی المدعی علیه» خواهد بود، و تصویر تنافی و تعارض در وجه اخیر نیز مخدوش است.

شایان ذکر است برخی دیگر از فقها^۱ با پذیرش استثنای مذکور در عدم حق رد یمین به مدعی در جایی که مدعی ولی، وصی و قیم باشد، معتقدند که دعوی مذکور موقوفه است و چون احتمال مدخلیت قسم کودک مثلاً، به عنوان صاحب حق وجود دارد، پس باید تا زمان بلوغ او منتظر ماند.

درمقابل، برخی^۲ ظهور کلام شیخ مفید^۳، شیخ طوسی^۴، ابن زهره^۵ و دیگران^۶ را این می‌داند که مدعی علیه می‌تواند رد یمین به ولی، وصی و قیم یتیم و مجنون نماید. بر این اساس اگر وصی -مثلاً- قسم بخورد دعوا ثابت است، و اگر قسم نخورد دعوا ساقط می‌شود. برای این نظریه دو دلیل مطرح شده است؛ اول آنکه: اطلاق ولایت ولی، وصی و قیم بر اموال یتیم و مجنون اقتضا دارد که آنان حق قسم از سوی یتیم و مجنون داشته باشد. بر این اساس ولی، وصی و قیم، مدعی حقیقی محسوب می‌شوند و مدعی علیه حق رد یمین به مدعی دارد. لازمه رد یمین به آنان این است که اگر ولی -مثلاً- قسم بخورد به نفع صاحب حق، حکم می‌شود، و اگر ولی قسم نخورد، دعوا ساقط است، و قابل تجدید نیست و تعبیر «مدعی» و «صاحب حق» در روایات باب حق رد یمین به مدعی، شامل ولی، وصی و قیم هم می‌شود.^۷ اگر شمول

۱. طوسی، المبسوط، ج ۸، ص ۲۱۴؛ ابن ادریس، السرائر، ج ۲، ص ۱۸۰؛ علامه حلی، تحریر الأحكام الشرعية، ج ۵، ص ۱۸۱؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ج ۱۳، ص ۴۵۱.
۲. طباطبایی، المناهل، ص ۷۲۷.
۳. مفید، المقنعة، ص ۷۲۴.
۴. طوسی، النهاية، ص ۳۴۰.
۵. ابن زهره، غنیة النزوع، ص ۴۴۲.
۶. سلالر، المراسم العلویة، ص ۲۳۱؛ محقق حلی، مختصر النافع، ج ۲، ص ۲۸۲؛ همو، شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۷۵؛ علامه حلی، قواعد الأحكام، ج ۳، ص ۴۳۹؛ همو، تحریر الأحكام، ج ۵، ص ۱۴۵؛ شهید اول، اللعة الدمشقیة، ص ۹۰.
۷. نجفی، انوار الفقاهه - کتاب القضاء، ص ۴۵.

دلیل ولایت را نسبت به قسم نپذیریم، دومین دلیلی که چه بسا برای این نظریه مطرح شود، آن است که تعبیر «المُدَّعی» در روایت چهارم یا «فَرَدَّ عَلَيْهِ الَّذِي ادَّعَى عَلَيْهِ الْيَمِينَ» در روایت سوم و هشتم، شامل ولی، وصی و قیم نیز می‌شود؛ چرا که بر آنها نیز «مدعی» صادق است و کسی که رد یمین به منکر کرده، وصی است، و مطابق تعبیر اخیر، مدعی علیه حق دارد رد یمین به وصی نماید. منتها از آنجا که در برخی روایات، تصریح شده که صاحب حق بعد از قسم می‌تواند حقیقت را از مدعی علیه بگیرد، و چون صاحب حق یعنی یتیم -مثلاً- موجود است، مدعی علیه به او رد یمین می‌کند، و او بعد از بلوغ می‌تواند قسم بخورد که اگر قسم خورد، حقیقت را از مدعی علیه می‌گیرد.

نتیجه آنکه: اگر ولایت ولی، وصی و قیم بر قسم پذیرفته شود، مدعی علیه می‌تواند به آنان رد یمین کند و با قسم آنان، مدعی علیه موظف به ادای حق یتیم و مجنون است و با ترک قسم، دعوا ساقط شده، و در فرض بلوغ -مثلاً- تجدید نخواهد شد. اگر ولایت یادشده پذیرفته نشود، آنان تنها حق ایراد دعوا دارند و بعد از طلب قسم از مدعی علیه، مدعی علیه می‌تواند رد یمین به صاحب حق نماید، ولی از آنجا که صاحب حق، یتیم و مجنون است و نمی‌تواند قسم بخورد، دعوا تا زمانی که یتیم بالغ شود موقوفه است و بعد از بلوغ، اگر قسم بخورد حق او اثبات می‌شود و چنانچه قسم نخورد، دعوا ساقط می‌شود. پس فرع مذکور نیز نمی‌تواند استثنایی برای مسئله حق مدعی علیه بر رد یمین باشد.

تحلیل و بررسی استثنای سوم: ادعای وصی علیه وارث نسبت به وصیت میت
اگر وصی علیه وارث ادعا نماید که میت وصیت کرده است که ثلث اموالش را به فقرا بدهند یا اینکه وصی بگوید که بر عهده میت خمس، و زکات، و حج است، و یا به طور مطلق اگر وصی بگوید که میت نسبت به چیزی که مستحق مشخصی ندارد، وصیت کرده است، در این موارد، اگر وصی، نسبت به این جهات بینه نداشته باشد، و ورثه بر نفی ادعای وصی قسم نخورند، برخی همچون فخر المحققین، محقق اردبیلی، صاحب کفایه، صاحب ریاض، میرزای قمی و محقق نراقی معتقدند که ورثه حق رد یمین به وصی را ندارند.^۱

۱. فخر المحققین، ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۳۴۱؛ اردبیلی، مجمع البرهان، ج ۱۲، ص ۱۳۸؛ سبزواری، کفایه

در تعلیل این استثنا، گفته شده که اولاً، یمین متوجه وصی نمی‌شود، چون قسم غیر (=وصی) برای غیر (= فقرا مثلاً) صحیح نیست؛ دوم آنکه: رد یمین به صاحب حق (= فقرا مثلاً) معنا ندارد چون تعیین ندارد و از واقع هم مطلع نیست. پس از آنجا که اطلاق روایات «الیمین علی المدعی علیه» تنها نسبت به مدعی‌ای که برای خودش طرح دعوا نموده و یا مدعی‌ای که بتواند قسم بخورد مقید شده، در فرع مذکور، ورثه یا باید خود قسم بخورند و یا به حق اعتراف کنند.^۱

در همین راستا برخی معتقدند ورثه حبس می‌شوند تا اینکه یا بر نفی ادعای وصی قسم بخورند و یا به حق اعتراف نمایند.^۲ در توجیه این فتوا گفته شده که گرچه حبس عقوبت است، ولی چون احتمال مباطله [یعنی تأخیر انداختن در امر قضا] در این فرض وجود دارد، لازم است.^۳ البته با تکیه بر نقد برخی دیگر از فقها، در فرع مذکور، دلیلی برای حبس که عقوبت است ثابت نشده است^۴ و با صرف احتمال مباطله، نمی‌توان کسی را حبس کرد.^۵ اصولاً طبق اطلاق روایات یادشده در آغاز مقاله، مدعی علیه بر رد یمین حق دارد و اینکه مدعی (=وصی) و صاحب حق (= فقرا مثلاً) در این فرض نمی‌توانند قسم بخورند، مانع تخییر منکر نیست، بلکه مشکلی است که در ناحیه مدعی و صاحب حق وجود دارد. به دیگر سخن، عدم توانایی مدعی و صاحب حق، بر قسم، دلیل بر این نیست که مدعی علیه حق رد یمین ندارد. پس او رد یمین می‌کند و چون مدعی و صاحب حق مطابق دلیل مذکور نمی‌توانند قسم بخورند، حجتی هم برای اثبات دعوای خود ندارند. البته اگر ولایت وصی بر اموال موصی، مقتضی ولایت او بر قسم خوردن آن دسته شود - همان طور که در تحلیل استثنای پیشین بیان شد- رد یمین به وصی بدون اشکال است و

الأحكام، ج ۲، ص ۶۸۹؛ حائری، ریاض المسائل، ج ۱۵، ص ۸۳؛ گیلانی، رسائل المیرزا القمی، ج ۲، ص ۶۴۷؛ نراقی، مستند الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۶.
 ۱. حائری، ریاض المسائل، ج ۱۵، ص ۸۳؛ نراقی، مستند الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۶.
 ۲. شیخ طوسی، المبسوط، ج ۸، ص ۲۱۴؛ علامه حلی، تحریر الأحكام الشرعية، ج ۵، ص ۱۸۱؛ شهید اول، الدروس الشرعية، ج ۲، ص ۹۰؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ج ۱۳، ص ۴۵۱.
 ۳. نجفی، انوار الفقاهه - کتاب القضاء، ص ۴۵.
 ۴. فخر المحققین، ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۳۴۱.
 ۵. نراقی، مستند الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۶.

همچنین است اگر ولایت حاکم شرع بر اموال فقرا - در مثل خمس و زکات - را بپذیریم.

تحلیل و بررسی استثنای چهارم: وکیل بودن مدعی

از عبارت فاضل هندی که تصریح می‌کند مدعی علیه حق رد یمین به وکیل را ندارد،^۱ چنین برداشت شده که او معتقد است اگر وکیل از طرف موکل اقامه دعوا نماید، مدعی علیه مطلقاً حق رد یمین ندارد^۲، حتی اگر یمین را به موکل برگرداند.

در هر حال، گزارش شده فقیهان بر حق مدعی علیه بر رد یمین به موکل، و نه وکیل اتفاق نظر دارند.^۳ محقق نراقی در وجه رد یمین به موکل، معتقد است موکل در حقیقت، مدعی است و از آنجا که بر موکل، «مدعی لنفسه» صدق می‌کند، رد یمین به موکل می‌شود.^۴ البته نیازی به طرح مدعی حقیقی و مدعی لنفسه نیست، بلکه طبق روایات یادشده در آغاز مقاله و توضیحی که در خلال فروع پیشین بیان گردید، مدعی علیه می‌تواند رد یمین به صاحب حق نماید و از آنجا که موکل صاحب حق است، قسم او سرنوشت دعوا را مشخص می‌کند.^۵

در هر حال، گویا وضوح حق مدعی علیه بر رد یمین به موکل، باعث شده تا این فرع به عنوان استثنا در کلام بسیاری از فقها همچون شهید ثانی، صاحب کفایه و دیگران ذکر نگردد.

تحلیل و بررسی استثنای پنجم: وجود مانع برای یمین مدعی علیه

محقق نراقی معتقد است اگر مدعی علیه به دلیل وجود مانعی نتواند قسم بخورد، حق رد یمین به مدعی هم ندارد؛ پس اگر مدعی علیه، ولی، وصی یا قیم باشد و یا ادعای عدم علم نماید، وجهی برای جواز یمین او وجود ندارد و جواز رد یمین فرع جواز یمین است.^۶ البته پیش‌تر نیز تذکر داده شد، اگر اطلاق ولایت مالی ولی، وصی و قیم بر قسم از سوی

۱. هندی، کشف اللثام، ج ۱۰، ص ۹۹.

۲. طباطبایی، المناهل، ص ۷۲۸.

۳. اردبیلی، مجمع الفائدة، ج ۱۲، ص ۱۳۹.

۴. نراقی، مستند الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۶.

۵. کنی، کتاب القضاء، ج ۳، ص ۳۰.

۶. نراقی، مستند الشیعة، ج ۱۷، ص ۲۲۶.

آنان نیز اقتضا کند - که به باور نویسندگان چنین است - مانعی از قسم ولی، وصی و قیم به عنوان مدعی علیه نیست و به تبع، حق رد یمین به مدعی هم وجود دارد. به دیگر سخن، مطابق نظر برخی، وکیل، ولی، وصی و قیم با اذن مدعی علیه واقعی - که در وکالت، موکل است و در وصیت، ولایت، و قیمومیت یتیم و مجنون، شارع مقدس است - می‌تواند رد یمین به مدعی نماید. در واقع نظریه پرداز معتقد است ولی، وصی و قیم با عنایت به اطلاق ادله دال بر ولایت مالی با توضیحی که گذشت، مأذون از سوی شارع هستند و مطابق اطلاق مبانی اصل مسئله در حق مدعی علیه بر رد یمین به مدعی، می‌توانند رد یمین به مدعی کنند.^۱ اضافه می‌کنیم که مطابق برخی مبانی، مدعی علیه ناآگاه می‌تواند بر نفی علم و یا نفی استحقاق قسم بخورد و با ممکن شدن قسم خوردن، حق دارد یمین را به مدعی برگرداند. علاوه بر آن، مطابق استظهار برخی^۲ از عبارات صاحب کفایه و صاحب جواهر، این دو فقیه معتقدند که گرچه مدعی علیه ادعای عدم علم دارد، اما بر رد یمین به مدعی منعی نیست. مراجعه به عبارات دو فقیه یادشده حاکی از آن است که محقق سبزواری به مشهور نسبت داده که اگر مدعی علیه عالم نباشد، نمی‌تواند بر نفی علم و نفی استحقاق قسم بخورد؛ زیرا در قسم علم شرط است؛ لذا بر مدعی علیه لازم است که رد یمین به مدعی نماید.^۳ از سوی دیگر، صاحب جواهر معتقد است که بر شخص غیر عالم، منکر و مدعی علیه صدق می‌کند و بر این اساس اگر مدعی ادعایی نسبت به شخص غیر عالم داشته باشد، منکر می‌تواند بر نفی استحقاق مدعی قسم بخورد. پس اگر شخص غیر عالم بتواند قسم بخورد، حق رد یمین به مدعی هم خواهد داشت. سپس ایشان فرموده است که اگر منکر و مدعی علیه بر شخص غیر عالم صدق نکند، معنا ندارد که او را ملزم به رد یمین نماییم؛ زیرا رد یمین بر عهده منکر و مدعی علیه است و فرض این است که بر شخص غیر عالم، منکر و مدعی علیه صدق نمی‌کند و در نتیجه دعوا موقوفه است. البته صاحب جواهر بر این باور است که بر اساس نظر فقیهان، موقوفه بودن دعوا صحیح نیست و به این لحاظ شخص غیر عالم مندرج در منکر است و او

۱. کنی، کتاب القضاء، ج ۳، ص ۳۱.

۲. همان.

۳. سبزواری، کفایة الأحكام، ج ۲، ص ۷۰۳.

می‌تواند یا قسم بخورد و یا رد یمین به مدعی نماید.^۱

نتیجه آنکه: اگر مدعی علیه ادعای عدم علم نماید، در فرض صحت قسم او بر نفی علم و نفی استحقاق، منعی برای رد قسم به مدعی وجود ندارد و در فرض عدم صحت قسم او، چون مدعی علیه بر او صادق است، مطابق تحلیل یادشده در جواهر، اطلاق ادله، مقتضی حق رد یمین به مدعی است. اما چنانچه مدعی علیه، ولی، وصی و قیم باشد، اطلاق ولایت آنها بر امور مالی، و شمول آن بر امثال قسم در دعاوی، اقتضا دارد که آنها نیز حق رد یمین به مدعی را داشته باشند.

تحلیل و بررسی استثنای ششم: ادعاهای غیر مالی

محقق تبریزی معتقد است که رد یمین به مدعی تنها به دعاوی مربوط به امور مالی اختصاص دارد و در غیر امور مالی، مدعی علیه نمی‌تواند رد یمین به مدعی نماید؛ زیرا طبق اطلاق «الیمین علی المدعی علیه»، مدعی علیه ملزم به قسم است و در اکثر روایات مسئله تعبیر «صاحب الحق» آمده است، و «حق» اختصاص به امور مالی دارد. بر این اساس اگر مردی ادعای زوجیت زنی داشته باشد، زن نمی‌تواند رد یمین به مرد نماید، بلکه باید بر نفی زوجیت، قسم بخورد. ایشان در ادامه به اطلاق برخی روایات آغاز مقاله، اشاره کرده، و می‌گوید: «ممکن است از برخی روایات، مثل صحیح هشام [روایت چهارم] اطلاق برداشت شود؛ زیرا در آن تعبیر «المدعی» است و شامل غیر امور مالی هم می‌شود. لکن تمسک به این اطلاق صحیح نیست؛ چون مقتضای صحیح هشام، جواز رد به مدعی به لحاظ حکم تکلیفی است و التزام به جواز رد تکلیفی در مثل ادعای زوجیت، صحیح نیست تا بگوییم که قضاوت بر اساس یمین برگردانده شده، صحیح است».^۲ یعنی تلازمی بین حکم تکلیفی جواز رد یمین به مدعی و حکم وضعی رد یمین به مدعی نیست. لذا به لحاظ حکم وضعی مدعی علیه فقط در امور مالی حق رد یمین مدعی را دارد و در امور غیر مالی اطلاق «الیمین علی المدعی علیه» دلالت بر لزوم قسم مدعی علیه می‌کند.

۱. نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۲۱۱.

۲. تبریزی، اسس القضاء، ص ۱۵۱.

در مقابل، برخی معتقدند که ظاهر کلام فقیهان در ادوار مختلف، حاکی از عدم اختصاص حق رد یمین به امور مالی است و این حق در تمامی دعاوی برای مدعی علیه ثابت است.^۱ فارغ از صحت و سقم این ادعا، مهم، تحلیل دلیل محقق تبریزی در استثنای امور غیر مالی است، نظریه جدیدی که پیش از او به عنوان استثنا مطرح نشده است.

اول: در کلام محقق تبریزی ادعا شد که «حق» به امور مالی اختصاص دارد، در حالی که این ادعا صحیح نیست؛ چون در روایات متعددی، در مسئله قضا، تعبیر «حقوق الناس و حقوق الله» استعمال شده و پر واضح است که «حقوق الناس» در حقوق مالی منحصر نیست؛ بلکه شامل غیر حق مالی هم می‌شود. مثل صحیح حلبی که حد قذف را از حقوق الناس بر شمرده است.^۲ در خصوص تعبیر «صاحب حق» هم، منحصر دانستن «حق» در آن واژه، به حق مالی، صحیح نیست؛ چون استعمال واژه «صاحب حق» در جایی که حق مربوط به امور غیر مالی است، در روایات رایج است، لذا انحصار آن به امور مالی پذیرفتنی نیست. توضیح آنکه: روشن است که مراد تبریزی از اینکه بیان کردند که حق به امور مالی منحصر است، معنای موضوعی این واژه نیست، چون واکاوی مفهوم لغوی، حاکی از شمول آن بر غیر امور مالی است.^۳ بلکه مرادشان معنای مستعمل فیه «حق» در ترکیب «صاحب حق» در متون روایی است، منتها واکاوی استعمالات «صاحب حق» در روایات نیز حاکی از تعمیم آن به امور غیر مالی است^۴ و منحصر دانستن آن به امور مالی صحیح نیست.

دوم: اگر بپذیریم «حق» شامل امور غیر مالی نمی‌شود، در صحیحہ جمیل، یعنی سومین روایت یادشده در طرح مبانی اصل مسئله، تعبیر «إِنْ لَمْ يُمْرَأِ الْبَيْتَةَ فَرَدَّ عَلَيْهِ الَّذِي ادَّعَى عَلَيْهِ الْيَمِينَ فَأَبَى فَلَا حَقَّ لَهُ» آمده که اطلاق دارد و شامل امور غیر مالی هم می‌شود؛ با این توضیح که مراد از عبارت «فَرَدَّ عَلَيْهِ الَّذِي ادَّعَى عَلَيْهِ الْيَمِينَ»، یعنی مدعی علیه یمین را به کسی که علیه او طرح دعوا کرده است رد می‌کند و این تعبیر بر مدعی ای که ادعایش از امور مالی نیست هم صادق است. روشن است که این روایت در مقام بیان حکم وضعی، و

۱. طباطبایی، المناهل، ص ۷۲۸.

۲. طوسی، تهذیب الأحکام، ج ۱۰، ص ۷۲.

۳. فراهیدی، العين، ج ۳، ص ۶؛ جوهری، الصحاح، ج ۴، ص ۱۴۶۰؛ ابن اثیر، النهاية، ج ۱، ص ۴۱۳.

۴. به عنوان نمونه ن. ک: کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۴۱۷، ح ۱.

نه تکلیفی در مسئله حق رد یمین است.

سوم: صحیح هشام (یعنی روایت چهارم) نیز در مقام بیان حکم تکلیفی نیست؛ بلکه ظاهر روایت این است که امام در مقام بیان حکم وضعی است؛ یعنی همان طور که مدعی علیه، وضعاً حق قسم خوردن دارد، به همان وزن، حق رد یمین به مدعی را هم دارد. شاهد بر این جهت، روایات دیگر در مسئله است که در مقام بیان حکم وضعی رد یمین به مدعی هستند. شاهد دیگر، فهم فقهای همچون محقق حلی و علامه حلی از روایات است که وقتی مستفاد از روایات را بیان می‌کنند که «اگر مدعی علیه قسم بخورد دعوی مدعی ساقط می‌شود، ولی اگر مدعی علیه قسم نخورد، حال اگر قائل به قضاوت قاضی بر اساس عدم قسم او باشیم، علیه مدعی علیه حکم می‌شود، و اگر قائل به رد یمین به مدعی باشیم دعوی مدعی با یمین او ثابت می‌شود»، برای توضیح بیشتر به «عتق و نکاح و نسب» مثال می‌زنند که حاکی از فهم آنان بر شمولیت روایات بر غیر امور مالی است.^۱ پس اگر فقیهی قائل باشد که در امور غیر مالی - به غیر از حدود - یمین متوجه منکر است، و در فرض قسم نخوردن او، حاکم رد یمین به مدعی می‌کند، و مدعی می‌تواند با یمینش اثبات حق نماید، قطعاً خود مدعی علیه حق رد یمین به مدعی را خواهد داشت.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اطلاق روایات متعدد و معتبر بر آن دلالت دارد که مدعی علیه حق دارد یمین را به مدعی رد نماید. اجماع فقیهان را اگر کاشف از اجماع زمان معصوم بدانیم، به عنوان دلیل مستقل مسئله می‌تواند مطرح شود. آیه شریفه‌ای هم که برخی بدان استدلال کرده‌اند از متشابهات است و قابل استدلال نیست. فقیهان با پذیرش اصل مسئله، استثنائاتی برای آن ذکر کرده‌اند که به غیر از یک مورد، باقی موارد صحیح نیستند:

الف) اگر مدعی غیر جازم باشد - بر فرض سماع دعوی او - ناتوانی او از قسم، مانع از تخییر مدعی علیه نسبت به رد یمین به مدعی نیست. فقط در مسئله اجیر متهم، به دلیل

۱. محقق حلی، شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۸۱؛ علامه حلی، قواعد الأحکام، ج ۳، ص ۴۴۷.

وجود روایات متعدد، اگر اجیر قسم نخورد و بینه اقامه نکند، رد یمین به مدعی نمی‌شود و به مجرد ترک قسم، علیه او حکم می‌شود.

ب) اگر مدعی ولی، وصی یا قیم یتیم و مجنون باشد، بعید نیست ولایت آنها به نحوی باشد که بتوانند به جای یتیم و مجنون قسم بخورند و به این لحاظ صاحب حق هستند. بر این اساس مدعی علیه حق رد یمین به آنها را دارد. بر فرض که ولایت آنها را نپذیریم، مدعی علیه رد یمین به صاحب حق می‌کند و یتیم بعد از بلوغ می‌تواند قسم بخورد.

ج) اگر وصی، علیه وارث ادعا نماید که میت، به حج و زکات و دادن مال به فقرا وصیت کرده است، وارث می‌تواند رد یمین به مدعی نماید و صرف اینکه مدعی و صاحب حق نمی‌تواند قسم بخورد، مانع از رد یمین از سوی مدعی علیه نیست.

د) اگر شخص، وکیل از سوی مدعی باشد فقیهان اتفاق نظر دارند که رد یمین به وکیل نمی‌شود، ولی مدعی علیه می‌تواند رد یمین به موکل نماید، و موکل برای اثبات حقش باید قسم بخورد و در صورت ترک قسم او، دعوا ساقط است.

ه) اگر مانعی در ناحیه قسم مدعی علیه باشد، وکیل با اذن موکل، و ولی و وصی و قیم با اذن شرعی - بر اساس اطلاقات رد یمین به مدعی - حق رد یمین به مدعی را دارند. اگر مدعی علیه ادعای عدم علم نماید، در این صورت اگر قسم او را قبول نماییم، به تبع، حق رد یمین به مدعی هم دارد، و اگر قائل شویم که او نمی‌تواند قسم بخورد، باز هم فقیهان فرموده‌اند که مدعی علیه حق رد یمین به مدعی را دارد، و دلیل آنها اطلاق ادله رد یمین به مدعی است.

و) ادعای آنکه «صاحب حق» در روایات رد یمین به امور مالی اختصاص دارد و در غیر امور مالی مدعی علیه حق رد یمین به مدعی ندارد، صحیح نیست؛ چه آنکه «حق» شامل امور غیر مالی می‌شود، و همچنین برخی از روایات اطلاق دارند و شامل امور غیر مالی هم می‌شوند.

منابع و مأخذ

* قرآن کریم.

۱. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲، ۱۴۱۰ق.

٢. ابن اثير، مبارك بن محمد، النهاية في غريب الحديث و الاثر، قم: مؤسسة مطبوعاتي اسماعيليان، ج١، [بى تا].
٣. اردبيلي، احمد بن محمد، مجمع الفائدة والبرهان، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ج١، ١٤٠٣ق.
٤. اصفهاني، محمد بن حسن، كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ج١، ١٤١٦ق.
٥. آشتياني، محمد حسن بن جعفر، كتاب القضاء، قم: انتشارات زهير، ج١، ١٤٢٥ق.
٦. تبريزي، جواد بن علي، اسس القضاء و الشهادة، قم: دفتر مؤلف، ج١، [بى تا].
٧. جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، بيروت: دار العلم للملايين، ج١، ١٤١٠ق.
٨. حائري طباطبايي، سيد علي بن محمد، رياض المسائل، قم: مؤسسة آل البيت، ج١، ١٤١٨ق.
٩. حلبى، حمزة بن علي، غنية النزوع الى علمى الاصول و الفروع، قم: مؤسسة امام صادق، ج١، ١٤١٧ق.
١٠. حلبى، جعفر بن حسن، محقق حلبى، شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، قم: مؤسسة اسماعيليان، ج٢، ١٤٠٨ق.
١١. _____، مختصر النافع في فقه الإمامية، قم: مؤسسة المطبوعات الدينية، ج٦، ١٤١٨ق.
١٢. حلبى، حسن بن يوسف، علامه حلبى، قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ج١، ١٤١٣ق.
١٣. _____، تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية، قم: مؤسسة امام صادق، ج١، ١٤٢٠ق.
١٤. خويى، ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصيل طبقات الرواه، [بى نا]: [بى جا]، ١٤١٣ق.
١٥. ديلمى، حمزة بن عبد العزيز، المراسم العلوية و الأحكام النبوية، قم: منشورات الحرمين، ج١، ١٤٠٤ق.
١٦. سبزواري، محمدباقر بن محمد، كفاية الأحكام، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ج١، ١٤٢٣ق.
١٧. عاملى، محمد بن مكى، شهيد اول، اللمعة الدمشقية في فقه الإمامية، بيروت: دار التراث - الدار الإسلامية، ج١، ١٤١٠ق.
١٨. _____، الدروس الشرعية في فقه الإمامية، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ج٢، ١٤١٧ق.
١٩. عاملى، زين الدين بن علي، شهيد ثانى، مسالك الأفهام الى تنقيح شرائع الإسلام، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ج١، ١٤١٣ق.

۲۰. ابن بابويه، محمد بن علی، شیخ صدوق، کتاب من لایحضره الفقیه، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چ ۲، ۱۳۱۳ق.
۲۱. طوسی، محمد بن حسن، شیخ طوسی، المبسوط فی فقه الإمامیة، تهران: المكتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، چ ۳، ۱۳۸۷ق.
۲۲. _____، النهاية فی مجرد الفتوی و الفتاوی، بیروت: دار الكتاب العربی، چ ۲، ۱۴۰۰ق.
۲۳. _____، تهذیب الأحکام، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چ ۴، ۱۴۰۷ق.
۲۴. _____، الفهرست، نجف اشرف: مکتب الرضویة، چ ۱، ۱۴۲۰ق.
۲۵. حلی، محمد بن حسن، فخرالمحققین، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، قم: مؤسسه اسماعیلیان، چ ۱، ۱۳۸۷ق.
۲۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: نشر هجرت، چ ۲، ۱۴۱۰ق.
۲۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چ ۴، ۱۴۰۷ق.
۲۸. کنی تهرانی، مولی علی، کتاب القضاء، مشهد: مؤسسه الطبع و النشر التابعة للآستانة الرضویة المقدسة، چ ۱، ۱۴۴۰ق.
۲۹. مجاهد طباطبایی، محمد، کتاب المناهل، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، چ ۱، [بی تا].
۳۰. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المقنعة، قم: کنگره جهانی هزارة شیخ مفید، چ ۱، ۱۴۱۳ق.
۳۱. گیلانی، ابوالقاسم بن محمد حسن، میرزای قمی، رسائل المیرزا القمی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چ ۱، ۱۴۲۷ق.
۳۲. نجاشی، احمد بن علی، رجال النجاشی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.
۳۳. نجفی، حسن بن جعفر، انوار الفقاهة - کتاب القضاء، نجف اشرف: مؤسسه کاشف الغطاء، چ ۱، ۱۴۲۲ق.
۳۴. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چ ۷، ۱۴۰۴ق.
۳۵. نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعة فی احکام الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت علیه السلام، چ ۱، ۱۴۱۵ق.